

سخن هفته؛ چرا تندروی اسلامی خطرناک پنداشته می‌شود؟

احمد صدیق احمدی

در چند دهه‌ی پسین هیچ‌گاهی مفهوم «تندروی اسلامی» به این پیمانانه مطرح بحث نبوده‌الی این‌که به دنبال تهاجم نظامی امریکا نخست به افغانستان و بعد به سایر سرزمین‌های اسلامی مطرح شده‌است. با این تهاجم سرانجام امریکا نتوانست به پیروزی که آرزویش را داشت دست‌یابد. از این‌رو فضای گفتمان تندروی اسلامی را داغ‌تر ساخت؛ گویی که تندروی اسلامی بهانه‌یی شده برای سرکوب افکاری که امریکا با تمام سازوبرگ نظامی، سیاسی و فکری‌اش نتوانست آن را از ریشه برکند، آنچنانی که کمونیزم را از ریشه برکند.

در سال ۱۹۷۵م زمانی که امریکا در جنگ ویتنام قادر نشد تا «ویت‌کینگ‌های» مورد حمایت اتحاد شوروی را شکست دهد، سرانجام خود به شکست مواجه گردید. در جبهه‌ی دیگر برای انتقام اما استراتژی «کمر بند سبز» را طرح نمود، تا با استفاده از گروه‌های جهادی -افغان و عرب- سیلی محکمی بر روی کمونیزم وارد کند که چنین هم کرد. جالب این‌که پس از غلبه بر کمونیزم، تمام گروه‌های جهادی را که به هر نام و نشانی یاد می‌شدند، گروه‌های تندرو نامید.

با نابودی کمونیزم امریکا از یک سو دشمن بالقوه‌ای نداشت تا علیه آن بجنگد، و از سوی دیگر اسلام به عنوان یگانه ایدئولوژی که در برابر غرب شکست کامل نخورده بود، به همین هدف دکترین «جورج بوش» برای ریشه‌کن سازی اسلام با این قاعده که «ما در جنگ افکار علیه اسلام باخته ایم» به نیروی نظامی متصل گردید. مفهوم قاعده‌ی فوق که آن را «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع اسبق امریکا بیان نموده این است که اسلوب گفتگوهای دیپلماتیک در جنگ افکار با ایدئولوژی به نام اسلام، به پایان رسیده‌است. به همین خاطر بوش پسر بجای جنگ افکار علیه اسلام سیاسی، به نیروی نظامی دست یازید. حال با گذشت نزدیک به دو دهه آشکار شده که امریکا در این عرصه هم میدان را باخته‌است.

غرب و در رأس امریکا به خوبی می‌داند که نابودی گروه‌های جنگجو شاید کار دشوار باشد ولی امکان‌پذیر است، اما ایستادگی علیه آنچه که ایدئولوژی اسلامی نامیده می‌شود ناممکن به نظر می‌رسد. زیرا امریکا پی برده هنوز که هنوز است، ایدئولوژی اسلام را شکست کامل نداده‌است. این امر غربی‌ها را سخت می‌رنجاند، زیرا تأخیر در پیروزی آنان را به تعجب واداشته و نمی‌دانند که رمز ایستادگی اسلام در برابر این همه نیرو و دانش عظیم غرب، و آن همه ناتوانی و عقب‌ماندگی مسلمانان در چیست؟!

با توجه به این، اطاق‌های فکر غرب مجبور شدند تا مفکوره‌های را در برابر افکار اسلامی ایجاد نمایند، و یا هم ارزش‌های از افکار اسلامی را به انحراف بکشانند تا افکار دشمن به هر نامی که باشد در جوامع منفور، وحشت‌آفرین و در نهایت عامل همه بدبختی‌ها جلوه داده شود. پس جای تعجب نیست که افکار و ارزش‌های اسلامی گاهی هراس‌افکن، گاهی هم تروریست‌پرور و زمانی هم تندرو رسانه‌یی می‌شود.

آن‌هایی که نمی‌پذیرند اسلام با انواع افکار بیگانه سرسازگاری ندارد، حد اقل از نظر واقعی، علمی و تاریخی این را باید بپذیرند که اگر تندروی مال اسلام نیست، اما افکار همچو دموکراسی، جامعه مدنی، نظام اقتصادی بازار که جوامع را به فساد و تباهی کشانیده‌است، از افکار بیگانه و بحران‌آفرین اند.

در این میان رنج‌آورترین چیزی که بیشتر بر آن تاکید می‌شود، پیوند دادن هر حادثه و کشتار به تندروی اسلامی است، که در آن ده‌ها و حتا صدها تن از مردم بی‌گناه کشته و یا هم زخمی می‌شوند. چنان‌چه در حادثه‌ی مشکوک مسجدی در هسکه مینه‌ی ولایت ننگرهار مه در آن ده‌ها تن جان‌های شیرین خود را از دست دادند. چنین حملات که بسیاری اوقات توسط مهره‌ها و یا هم گروه‌های استخباراتی انجام می‌شود که ریشه در سفارت‌خانه‌های غربی دارد تا تندروی اسلامی، زیرا مهره‌ها و یا گروهک‌های استخباراتی سفارت‌خانه‌های غربی از هیچ چیزی در برابر رسیدن به اهداف شان کوتاه نمی‌آیند، هرچند به نابودی ده‌ها و صدها انسانی بی‌گناه منجر شود. خاطر نشان باید ساخت این تنها افغانستان نیست که چنین بازی‌های استخباراتی انجام می‌شود، بل در هر کجای که پای امریکا در آن گذاشته شده این گونه حملات یک امر معمول محسوب می‌گردد.

هرچند حملات بر مساجد و نمازگزاران و یا هم در میان غیر نظامیان را گاهی به گروه‌های همچو داعش مرتبط می‌دانند، اما اگر هم چنین حملاتی از جانب همچو گروه‌های صورت گرفته باشد در واقع از ماهیت چنین گروه‌ها معلوم‌دار است که آن‌ها مهره‌های ساخته و پرداخته‌ی استخبارات امریکایی اند که به هدف بدنام سازی اسلام و نیز برپایی فساد در جوامع ما صورت می‌گیرد. در این رابطه ده‌ها شواهد و اسناد وجود دارد که طیارات نیروهای خارجی افراد مشکوک را در نقاط مختلف افغانستان نقل و انتقال داده‌اند. چنان‌چه برخی از رسانه‌ها و حتا پارلمان افغانستان بارها این گونه شواهد را آفتابی ساخته است. آیا نیرو و قدرت به نام دولت وجود دارد که به هدف سرپرستی امور مردم‌اش چنین حوادث را افشاسازی کند؟!

بدون شک دولت از جنس دست‌نشانده هرگز از چنین جرأتی برخوردار نیست. از این‌رو هیچ راه حل هم برای این گونه بحران نمی‌تواند داشته‌باشد، آنچه که مردم همواره آرزوی آن را دارند. این مشکل زمانی می‌تواند حل گردد که دولت با قوت و صلابت به عنوان چتر مستحکم از افکار، ارزش‌ها، امنیت و آرامش مردم قویاً سرپرستی نماید. دولتی که مسلمانان در تاریخ خود قرن‌ها آن را شاهد بوده‌اند که بیگانه‌ها از هراس آن جرأت نگاه بد بر مسلمانان و یا امور آن‌ها را نداشتند. ما مسلمانان به عنوان امت واحد خلافتی داشتیم که همین غربی‌های کینه‌توز در سال ۱۹۲۴م با توطیه‌های بزرگ سرانجام آن را نابود کردند.

اما اسلام به عنوان ایدیولوژی و افکار عظیم، چیزی نیست که اگر دولت و نظام سیاسی‌اش را از صحنه برداشتند، دوباره نتواند که وارد صحنه‌ی جهانی گردد. بل چنین ظرفیتی در اسلام و مردم‌اش وجود دارد که این‌بار با برپایی آن دست‌ها، عقل‌ها و قلب‌های ناپاک غرب را از سرزمین‌های اسلامی برکند تا جامعه‌ی ما شاهد بدبختی‌هایی که ریشه در برنامه‌های استخباراتی بیگانه دارد، نباشد.

«أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»

(هود: ۸۱)

آیا صبح نزدیک نیست؟